

مریم کنعانی از روزهای سخت انتظار برای پیوند کبد می گوید

دوباره زندگی



سمیرا منشادی وارد سالن انتظار بیمارستان منتصریه می شود و بین انبوه افرادی که برای رسیدگی به وضعیت کبدشان آمده اند، به دنبال «مریم کنعانی» می گردد. او به تازگی پیوند کبد را در بیمارستان منتصریه انجام داده است. چهارشنبه هاروزی است که افرادی که در انتظار پیوند هستند یا پیوند شده اند، برای ویزیت توسط شورای پزشکان از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ به این بیمارستان می آیند. مریم ۲۸ سال دارد و از بیست سالگی به بیماری کبد مبتلاست. این بیماری را از هنگامی که مادر و دایی اش به آن مبتلا شدند، شناخته است. اما حتی تصورش را هم نمی کرد که روزی خودش هم نیاز به پیوند کبد داشته باشد.

مریم هنگامی که دانشجوی رشته نرم افزار شد، از تهران به مشهد آمد و بعد از اینکه متوجه بیماری اش شد، در همین شهر ماند و شفایش را از امام مهربانی ها خواست. مریم سرشار از انرژی و شور و هیجان و ساکن محله جنت است. حالا هفت ماه از روزهای سخت و تنهایی اش بعد از پیوند کبد گذشته است. چشمانش برق امید دارد و لایه لای صحبت هایش از انرژی مثبتی که دوستان و اطرافیانش به او داده اند و امیدی که خودش در روزهای سخت در دلش زنده نگه داشته است، می گوید.

بیماری کبدی سراغ من هم آمد

مادر مریم بعد از برداشتن کیسه صفرا در سال ۱۳۹۹ به بیماری کبدی مبتلا شد. خانواده علائم بیماری را به پای خستگی و ضعفش گذاشته و به عبارتی دیر متوجه پیشرفت بیماری شدند. یادآوری آن روزها غم را به چهره مریم می آورد و آه سردی می کشد. هم زمان با مادر، دایی اش هم به بیماری کبد مبتلا شد و در نوبت پیوند قرار گرفت. مادر اما به پیوند کبد نرسید و در اردیبهشت ۱۴۰۰ فوت کرد.

مریم تازه وارد بیست سالگی شده بود و تصور نمی کرد که بیماری سراغ او را نیز بگیرد. اما دست سرنوشت، خواب دیگری برایش دیده بود. مریم که علائم بیماری مادرش را در یاد داشت، به علائمی که در بدنش ایجاد شده بوده، مشکوک شد. چشمان و پوست زرد رنگ، خستگی، ضعف و بی حالی به او هشدار می داد که باید برای آزمایش و معاینه اقدام کند.

دکتر برایش آزمایش نوشت و در کمال ناباوری، پزشک معالج به او گفت که اندازه کبد تغییر کرده است و آزمایش هانشان می دهد که آنزیم های کبدی بیشتر از حد طبیعی است. دکتر به او گفت مبتلا به بیماری خود ایمنی کبد شده است و باید مصرف دارو را شروع کند. مریم می گوید: لحظه ای که این جمله را شنیدم، تمام وجودم را ترس و وحشت فرا گرفت. شنیده بودم هر کسی که به بیماری کبد مبتلا شود، فوت می کند. در یک لحظه همه آنچه درباره این بیماری شنیده بودم، در ذهنم مرور شد.

راه اشتباه درمان

مریم امیدوار بود و دائم با خودش تکرار می کرد که می تواند این بیماری را با دارو درمان کند. می تواند روال عادی زندگی اش را داشته باشد. باین امید و انگیزه مصرف کورتون را شروع کرد و سه سال دارو درمانی را ادامه داد و آنزیم های کبدی اش منظم شد. به این قسمت از بیماری اش که می رسید، با تأسفی که در کلامش پیدا است، حرفش را این گونه ادامه می دهد: یکی از آشنایان که شنیده بود مبتلا به عارضه کبدی هستم، تشویق کرد که از گیاهان دارویی استفاده کنم. می گفت «چقدر می خواهی از داروی شیمیایی که همه اش عوارض دارد، استفاده کنی؟ داروی گیاهی را بسیاری از افراد امتحان کرده اند و با آن درمان شده اند.»

مریم که از مصرف داروها خسته شده بود، گیاه درمانی را با تجویزهای عطاری که خود را حاذق می خواند، شروع می کند. اما بعد از هفت ماه، عوارض بیماری کبدی، خود را با شدت بیشتری نشان می دهد. به حدی حال مریم وخیم شده بود که دوباره نزد پزشک معالجش رفت.

روزی را که بعد از هفت ماه مقابل دکترش نشسته بود، هیچ وقت فراموش نمی کند. حالا که از آن روز صحبت می کند، با خنده می گوید: دکتر که شرح حالم را شنید، به قدری عصبانی شد که نزدیک بود از اتاق بیرونم کند. بعد هم گفت «چرا چنین کاری انجام دادی و اوضاع کبدت را به خطر انداختی؟ می توانستی تا آخر عمر بیماری ات را با دارو کنترل کنی و نیازی به پیوند نداشته باشی، اما حالا کبدت دارد از کار می افتد و دچار سیروز کبدی شده ای و باید برای پیوند اقدام کنی.»

کلمه ها که از دهان دکتر خارج می شد، انگار تیری بود که به قلب مریم اصابت می کرد. محال می دید که بخواهد زیر تیغ عمل پیوند برود. تا آن روز حتی به این موضوع فکر نکرده بود. از پیوند اعضا تنها اسمی شنیده بوده و با آن آشنایی نداشت. با اوج گرفتن بیماری اش در سال ۱۳۹۹ برای ایجاد پرونده پیوند اعضا به بیمارستان منتصریه مراجعه کرد و پرونده اش را به جریان انداخت تا در اولین فرصت خبرش کنند. مریم امیدوار بود و در این راه، دوستان و به ویژه خانواده دایی اش به او امید می دادند که زندگی بعد از پیوند بسیار راحت است.

عکس: حدیث فقیری / شهرآرا